

می‌کردم که با انقلاب راهی غیر از راه توسعه گشوده می‌شود. حال می‌بینیم که باید مدارا کرد و با تاریخ کنار آمد و از توسعه گریز و گریزی نیست. بنابراین باید برای توسعه برنامه‌ریزی کرد. اگر غرب توسعه پیدا کرده، به این علت بود، که یک مجموعه ارگانیک داشته است. وی در مورد متفکران ایرانی می‌گوید: متفکر کسی است که چشم خود را به آینده می‌دوزد. تفکر، بنیانی برای انتظام امور یک جامعه است و همواره نقش بنیان‌گذاری در جوامع داشته و شالوده‌ای است که سیاست و فرهنگ بر آن استوار می‌شوند این نقش بنیادین (تفکر) در ایران معاصر، متأسفانه به فراموشی سپرده شده است. از این رو یکی از مهم‌ترین وظایف روشن‌فکران ما، روش‌سازی مرز میان فلسفه و امور دیگر از جمله سیاست است. حال آن‌که روشن‌فکری ما همواره با در آمیختن مرز سیاست و تفکر، از طرح مسائل اصلی غافل مانده و سر از هیاهوی ایدئولوژیک درآورده است. به نظر وی تفکر و فلسفه هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسند و همواره طرحی برای حرکت به افق‌های پیش‌رو در می‌اندازند. اگر فلسفه به امور جزئی و تاکتیکی یا به عبارت دیگر، به ابزار مخالفت و موافقت فرو کاسته شود، به چیزی بی‌هویت بدل می‌شود که نه تفکر است و نه سیاست. بنابراین باید اندیشمندان و متفکران و روشن‌فکران ما به جای گرفتن انگشت اتهام به سوی یکدیگر، به افق آینده بیندیشند، آینده‌نگر باشند. ما نمی‌توانیم در باب تاریخی که یک بار گشوده و بسته می‌شود، از دستورالعمل دیگران استفاده کنیم.

لذا ما در مسائل فکری مان آزادیم؛ اما چه هنگامی؟ هنگامی که از نزاع‌های بی‌حاصل دست برداریم. اگر به نزاع‌های بی‌حاصل مشغولیم، این مشغولیت ماست و به قول هگل این مکر تاریخ است که ما را به جان همدیگر انداخته است. ما آزادیم که درباره وضع، جایگاه و توانایی‌های خودمان تفکر کنیم. اگر به موقع به مقام و امکان‌های خود برسیم و فکر کنیم، آزاد می‌شویم، دیگران هم در این آزادی سهیم می‌شوند. چنان‌که آزادی غربی این‌گونه پدید آمد. بنابراین من از جبر نمی‌گویم، از وضعی می‌گویم که ما در آن گرفتاریم و می‌گویم که بیاییم به این وضع بیندیشیم، اگر به این وضع فکر نکنیم آزادیم، اما اگر نخواهیم وضع را با جابه‌جایی اجزا و افراد تغییر دهیم، آزاد نیستیم.

گزارش‌گر: حسن ظلو

علم آفرینی قرآن

لطف الله میثمی

ضمیمه اعتماد، ش ۱۷۸۰، ۱۳۸۷/۷/۴

بازتاب اندیشه ۱۰۳

۸۲

گزارش‌ها

آقای میثمی در این مقاله به بیان موضوعات قرآنی برای اثبات علم آفرین بودن قرآن اشاره دارد. بدین معنا که قرآن بهینه‌ای است علم آفرین، که متدولوژی و روش شناخت خاصی

معرفی می‌کند و این خود بانی و باعث آفرینش علوم می‌شود. در میان روشن‌فکران دینی و سکولار، یک نوع خود کم‌بینی در مقابل علم وجود دارد؛ به طوری که می‌گویند علم محصولات عظیمی داشته از جمله رنسانس و تمدن غرب که البته بسیار هم چشمگیر بوده است. جریان «روشن‌فکری دینی» یا به عبارتی «نواندیشی دینی» بر این باور است که علم و دین با هم سازگارند، مانند کارهایی که بازرگان و اقبال و عبدالسلام انجام داده‌اند. عبدالسلام معتقد است: اصل علمی صد در صد تثبیت شده و محال است که با قرآن مغایرت داشته باشد. اقبال می‌گوید: «قرآن گویش آفرینش است.» یعنی قرآن کتاب مکتوبی است که در واقع گویش این طبیعت و تاریخ است. بدین معنا قرآن تضادی با طبیعت ندارد. اگر دانشمندی مطلبی را کشف می‌کند، این در قرآن هم هست و هم‌چنین برعکس. مرحوم طالقانی رحمته در پرتوی از قرآن به این مضمون می‌گوید: «قرآن قانون بیانگر تکامل است.» اگر به جهان هستی نگاه کنیم می‌بینیم جهان چیزی جز رشد و گسترش نیست.

جهان سر تا پا حرکت است و قرآن قانون چنین حرکتی است. در چنین دیدگاه‌هایی سازگاری علم و دین نتیجه می‌شود. این گزاره‌ها ما را قانع نمی‌کنند. به این معنا که علم، قوانین کشف کند و ما بعد از سال‌ها بگوئیم این در قرآن هم وجود داشته است. به فرض که وجود داشته، ولی در این صورت ما باید تابع علم باشیم. اگر علم پیشتاز است و چیزهایی کشف می‌کند این پرسش پیش می‌آید که وجود قرآن چه ضرورتی دارد؟ در واقع سازگاری علم و دین چه مشکلی را حل می‌کند؟ پیشتازی دین کجا رفته؟ قرآن چه مزیتی نسبت به علم دارد؟ مزیت قرآن این است که اصولاً علم آفرین است و این مطلب را، هم در تاریخ و هم در متدولوژی نشان خواهیم داد. در وجه اول اگر به تاریخ نگاه کنیم و زندگی انبیا و امامان را بررسی کنیم (که اینها حاملان قرآن و پیام‌آوران دین بودند) و تاریخ علم و صنعت را هم از نظر بگذرانیم، می‌بینیم که انبیا در زمان خودشان اولاً انسان‌های صالح و پیشتازی بوده‌اند و دوم آن‌که در زمینه علمی و صنعتی هم یک حرکت پیشتازانه داشته‌اند. مثلاً در زمان حضرت نوح علیه السلام نخستین کشتی بزرگ تاریخ ساخته می‌شود و یا در زمان حضرت داوود علیه السلام و حضرت سلیمان علیه السلام ذوب فلزات و ساختن زره، یک نوآوری بوده است.

ایشان در ادامه مقاله، با استفاده از آیات قرآنی عناصری را یاد می‌کند که در علم آفرینی قرآن نقش ویژه‌ای داشتند. عناصری مانند عنصر اول: ایمان به خدای واحد مانند: آیات ۷۶ سوره ص و ۱۸ سوره یونس؛ عنصر دوم شکوفایی: ایمان به نظم واحد و جهان مانند: آیه ۸۲ سوره نساء؛ عنصر سوم شکوفایی: ایمان به امت واحد؛ عنصر چهارم شکوفایی: ایمان به قانون واحد در تاریخ به شمار می‌رفته است. و واژگانی چون دفاع دانش در برابر جنگ از علم آفرینی قرآن به شمار می‌روند. وی یادآوری می‌کند که خدای واحد و نظم واحد و امت واحد همه در طول هم و در یک راستا هستند و هیچ تعارضی با هم ندارند و هر کدامشان علم آفرینند. لذا با قبول این عناصر سه‌گانه، قانون واحدی تشکیل می‌شود. بنابراین دستیابی

به قانون واحد، یکی از اهداف علم است که خود علم آفرین است و این ایمان به قانون واحد، وجهی متدولوژی قرآن است. از دیگر واژگانی که مکرراً در قرآن به کار رفته و علت و چرایی پدیده‌ای را توجیه می‌کند واژه «کیف» است که در آیه ۱۷ سوره غاشیه آمده است. در نتیجه یکی از عناصر ذاتی علم آفرینی در قرآن همانا پاسخ دادن به این پرسش‌هاست که در واژگانی مانند «کیف» تجلی کرده‌اند.

ایشان در بخش پایانی مقاله‌اش می‌نویسد: نیکسون در کتابی با عنوان لحظه را دریاب یادآوری نموده که «این واقعیت را باید پذیرفت که رنسانس در واقع چیزی جز سرازیر شدن علوم اسلامی به غرب نبود.» ولی به نظر من آنچه باعث رنسانس شد، متدولوژی قرآن بود؛ چراکه قرآن دائم ما را به صحنه واقعیت پرتاب می‌کند. مثلاً در آیه ۸۸ سوره نمل آمده. «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» به کوه نگاه می‌کنی با ذهنیت خودت و گمان می‌کنی این کوه بی حرکت و جامد است. در حالی که قرآن می‌گوید برو در متن واقعیت، کوه را بشناس و ببین همچون ابرها در حرکت است.

به نظر من رنسانس صرفاً دانایی نبود، بلکه یک متد و روش برخوردار بود. متدی که می‌گوید ما باید از قیاس خارج شویم، از این که قوانین طبیعت را اسیر ذهن کنیم بیرون بیاییم، من معتقدم به جای گفته نیکسون که «محصولات علم به غرب سرازیر شده»، باید گفت که متدولوژی و گوهر گران بهای قرآن بود که به بشر نیازمند و کنجکاو و معرفت طلب مغرب زمین پیوند خورد و آن کشفیات به وجود آمد. در اینجا من بشر را غربی و شرقی نمی‌کنم، بلکه بشر را با ویژگی‌های پایدار خود می‌بینم، حقیقت‌جویی، معرفت‌طلبی و کنجکاو.

گزارش‌گر: حسن کللو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی